

# سینما منهای تخیل ضربدر تکرار!

خانم دکتر بذله‌گو و بشاشی قابل بررسی باشد: به نظر می‌رسد سازنده فیلم «بلوغ» بیش‌تر نگران گیشه بوده است تا این که دغدغه به تصویر کشیدن گوشه‌ای از تاریکی اجتماع را داشته باشد و اگر نه شوخی‌های عاشقانه و ایثارگری آن دو زوج جوان را مانند وصله ناجوری بر تن فیلم نمی‌چسباند.

با حضور چند فیلم خوب اجتماعی در کارنامه سینمای پس از انقلاب، پرداختن به این ژانر دقت، وسواس و خلاقیت بیش‌تری می‌طلبد.

تاریخ ادبیات ایران منابع سرشاری دارد که می‌تواند دستمایه ارزشمندی برای طبع آزمایی اهل سینما باشد. قابلیت تصویری داستان‌های کوتاه رمان‌ها و اشعار کلاسیک و معاصر بر هیچ صاحب نظری پوشیده نیست. بسیاری از شاهکارهای سینمایی جهان بر پایه و یا برگرفته از آثار بزرگ ادبی ساخته شده و به شهرت جهانی رسیده‌اند. «بر باد رفته»، «جنایت و مکافات»، «هملت» و بسیاری دیگر از شاهکارهای صنعت فیلم و سینما از آبخش‌خور ادبیات کشورشان سیراب شده‌اند.

شایسته است سینماگران کشور ما نیز آن جا که عرصه را بر خلاقیت تنگ می‌بینند، به جای پوشاندن لباس رنگارنگ عاریه بر تن سوزنه‌های تکراری و به راه انداختن بالماسکه‌ای مضحک در جشن و جشنواره، از تخیل و زیبایی‌نور پذیر گنجینه ادبیات فارسی - چه در گذشته و چه در حال - یاری بجویند. □

ویژگی مشترک همه شاهکارهای هنری، «غافلگیر کردن» مخاطب است. لذت انتظار و ابهام سرگرم کننده «سرانجام چه می‌شود؟!» یکی از عوامل بیرونی میخکوب کردن تماشاچی بر صندلی سینماست. وقتی بیننده فیلم با استفاده از ارتباط منطقی میان حوادث و اتفاقات پایان فیلم را حدس بزند، دیگر بهانه‌ای برای نشستن و دقیق شدن در لحظه‌های ماجرا وجود ندارد.

یکی از ویژگی‌های همیشگی و تکرار شونده آثار سینمای ایران چرخیدن در دایره بسته تقلید و تکرار است که در جریان آن با تماشای ده دقیقه نخست هر فیلم، فصل پایانی و سرانجام غالباً شیرین و عبرت آموز آن برای یک تماشاگر حرفه‌ای - با حداقل معلومات سینمایی - قابل پیشی بینی است.

وجود یک فصل پایانی منطبق بر واقعیت برای فیلمی که داعیه اصلاح‌گری اجتماعی دارد، از اهمیت و حساسیت ویژه‌ای برخوردار است. از یاد نبریم که پایان شب سیه همیشه آن قدرها هم سپید نیست، به ویژه اگر کوچه پس کوچه‌های تنگ و تاریک و بیخ زده همین شهر بزرگ، لوکیشن اصلی یک فیلم واقع‌گرا باشد.

## شهاب‌زرنکی

خلاقیت و نوآوری فرزند تخیل است. تصاویر رنگارنگ و پر رمز و رازی که خیال بر پرده ذهن می‌آفریند، در مقام قیاس با مناظر و چشم‌اندازهای واقعی و عینی در مرتبه‌ای بسیار فراتر قرار می‌گیرد. پیش ساخته‌های ذهنی آدمی همواره فرسنگ‌ها از واقعیت جلوترند. پیش ساخته‌های سیال ذهن زمانی که تجلی بیرونی بیابند، هنر نامیده می‌شوند و چه تجلی‌گاه عریض و طولیلی است این پرده نقره‌ای! هر گاه هزار نوری ذهن منبع الهام باشد، هنر آرمانگر است و زمانی که واقعیت، مکان جست و جوی حقیقت باشد، هنر واقع‌گراست. و امروز واقعیت از خیال پیشی گرفته است. درخت تنومند واقعیت شاخه‌های متعدد دارد. پر بارترین شاخه آن که در هنر هفتم جلوه خاص خود را دارد، اجتماع است. واقعیت‌های اجتماعی با تنوع و تعددی که دارند، بهانه جذاب و فرسینده‌ای برای خلق یک اثر سینمایی محسوب می‌شوند. چه بسا تمام فیلمسازان برای یک بار هم که شده امتحان خود را در زمینه یک فیلم واقع‌گرای اجتماعی پس داده‌اند. اما تجربه حساس و دشوار این ژانر، کم‌تر با موفقیت رو به رو بوده است.

تنها هنر شایسته تحسین در هنر سینما، بدعت در انتخاب سوزنه و نو شدن نگاه فیلمساز است. تکرار یک درونمایه واحد در قالب‌های مختلف تنها به یک هدف ختم می‌شود و آن دلزدگی و بی‌میلی تماشاگر و فراری دادن او از سائلی‌های خلوت سینماست. تمویض لباس بازیگران، تغییر زاویه دوربین فیلمبرداری دگرگونی در دکور صحنه و لهجه تازه دیالوگ‌ها کمکی به جذب مخاطب نمی‌کند.

دستداران هنر خواهان کلامی تازه‌اند و این تازگی حال و هوای فیلم‌های جشنواره سال گذشته جلوه‌ای آشکار داشت. جشنواره امسال اما - به جز یکی دو مورد - از تازگی و نبودن قالب بیرونی و مضمون درونی بی‌بهره است. سوزنه‌های کهنه، لباسی نو برتن کرده‌اند و در قالب‌های گوناگون اجتماعی - سیاسی ظاهر شده‌اند. اکثر فیلم‌ها یا کپی دست چنم خودشان هستند و یا تکرار موضوعاتی‌اند که قبلاً در نمونه اصلی تکرار شده‌اند. تکرار مکررات جایگزین نوآوری و خلاقیت شده است.

ژانر اجتماعی گستره وسیعی دارد که بسیاری از مشکلات و معضلات یک جامعه در حال رشد را در بر می‌گیرد و مسلم است که دامنه مشکلات جامعه تنها به چند پدیده کهنه و کلیشه‌ای مانند اعتیاد، تعصب و بدرفتاری با نوجوانان ختم نمی‌شود. تنوع و پیچیدگی مصائب یک جامعه با ساختاری سنتی، بسیار بیش‌تر و عمیق‌تر از آن است که با مددکاری یک آقا دکتر جوان و دلجویی یک

این تنگی عرصه زمانی دو چندان می‌شود که محدودیت فضای ذهنی نویسنده فیلمنامه نیز در نظر گرفته شود.  
۳- به کار نگرفتن خلاقیت هنری و ریسک نکردن تهیه‌کننده در خلق آثاری از نوع دیگر، سبب شده است تا به بهای کشتن واقعیت، قهرمان فیلم و سرمایه‌تیه‌کننده زنده شوند. □

### پسران قیصر؛ تولد در روشنایی!

□ خلق اثری بدیع زمانی بعید به نظر می‌رسد که سرچشمه الهام هنر، مانداب تکرار باشد. در چنین شرایطی، آثار هنری به جای آفرینش جهانی نو، یکدیگر را خلق دوباره می‌کنند. ابزارشان غارهای است و عناصرشان مستعمل و پوسیده و اگر حرف و حدیثی نو و بکر باشوهای تازه متولد شود به وسیله تکرار چند باره از زبان دیگران رنگ، اثر، زیبایی و کارآیی خود را از دست می‌دهد. با یک نگاه غیرحرفه‌ای و نه چندان دقیق هم می‌توان به راحتی وجوه مشترک آثار داخلی جشنواره هجدهم را برشمرد. فضای نیمه تاریکی که بر دیالوگ‌های شعاری و پر از تنش حاکم است، یکی از شناسه‌های پر رنگ «نوعی» سینمای روشنفکری است. اگر گفته مارگریت دوراس، نویسنده فرانسوی که معتقد است «کسی که سیاسی نباشد روشنفکر نیست» را معیار سنجش روشنفکر بودن قرار دهیم، بنابراین سیاست یکی از لوازم ضروری چنین منشی است. «دوم خرداد» نام جریان است که قبل از جاری شدن در شریان جامعه، در چارچوب لغزان و لرزان مطبوعات، به یک سکون تاریخی مبدل شد. ردپای کم‌رنگ این جریان ساکن همچنان که در عرصه گسترده روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها رو به مقصدی نامعلوم در

فیلم «بلوغ» اجتماعی‌ترین فیلم جشنواره امسال بود که با آن شروع تلخ و بازی بسیار خوب محمود استاد محمد می‌توانست یکی از بهترین آثار سینمایی اجتماعی باشد اما مسیر روبه‌خوشی و خرمی ماجرا و دلخوشکنک پایان با آن نمای عشقی و گل‌منگلی سبب شد، «جاده‌های سرد» تحلیلی فیلمساز تا انتهای باورمان امداد یابد.

«متولد ماه مهر»، «باد ما را خواهد برد»، «جذبه» ساخته کیوشی کوروساوا و «شهر دیوانه» کوستا گاوراس از آن دست فیلم‌هایی بودند که با پایانی واقع‌گرایانه، خوش‌خیالی، غفلت و امیدواری موروثی مخاطب عام را بی‌پاسخ گذاشتند.

با مرور دیگر باره آثار ایرانی و خارجی جشنواره، درخشان‌ترین نمای پایانی را در فیلم «شهر دیوانه» گاوراس مشاهده می‌کنیم. نمایی که تیرگی انگیزه‌های ژورنالیستی را به روشنی تصویر کرده است.

نیم بیش‌تر فیلم‌های ایرانی از پایانی خوش برای راضی نگه داشتن مخاطب عام بهره می‌گیرند. عوامل مادی و معنوی این ویژگی فراگیر در چند مورد خلاصه می‌شود:

۱- به تجربه ثابت شده است که تهیه‌کنندگان کم‌تر روی سوژه‌ها و قالب‌های نو سرمایه‌گذاری می‌کنند. آثاری که مخاطب خاصی دارند از آغاز و پایانی در بیان مضامین تازه بهره می‌جویند که به مذاق همه علاقه‌مندان به سینما خوش نمی‌آید و به همین دلیل تهیه‌کنندگان، خطر تکرار و تقلید را بر خطر ورشکستگی مالی ترجیح می‌دهند.

۲- محدودیت فضای بیرونی عرصه را بر خلاقیت تنگ می‌کند.



حرکت است، در جلوه‌های دیگر فرهنگ و هنر نیز نمودی رو به رشد دارد.

حالا باید به جای خواندن روزنامه‌های دوم خردادی به تماشای فیلم‌های دوم خردادی برویم. تمایل نشریات به سمت این جریان با اهداف ژورنالیستی و همچنین با انگیزه تبلیغ و القاء اندیشه‌های مختص این جریان توجیه‌پذیر است؛ چرا که رسانه‌ها در اشاعه یک تفکر سازنده نو و قوت بخشیدن به آن، اهمیت و نقشی انکارناشدنی دارند. اخبار سیاسی و تفسیر آن بخشی از وظایف روزانه روزنامه‌هاست. رسالت جهان شمول هنر اما بسی فراتر از اطلاع رسانی سیاسی در مقطع خاصی از مکان و زمان است.

«آژانس شیشه‌ای» بهترین فیلم جشنواره سال ۱۳۷۶ اولین فیلم سیاسی جامعه مدنی است و ابراهیم حاتمی کیانخستین فیلمسازی است که با شجاعت و جسارتی هنرمندانه آدم‌های قصه‌اش را جناح بندی می‌کند و آن‌ها را در دو جبهه مخالف رو به روی هم قرار می‌دهد. «آژانس شیشه‌ای» تصویرگر توانای تیپ‌های مختلف اجتماع است که تضاد شدیدی میان دیدگاه سیاسی‌شان حکمفرماست. تضاد و تقابلی آشکار که به یک مجادله اجتماعی - سیاسی منجر می‌شود. دقت و ظرافت حاتمی کیا در پرورش شخصیت‌ها و از همه مهم‌تر نلغزیدن او به ورطه اغراق سبب شد تا فیلم او با تماشاگر عام و خاص ارتباطی یکسان برقرار کند و از طرف دیگر دچار دوگانگی در مضمون، افراط و تفریط و شعارزدگی نیز نشود. موفقیت آژانس شیشه‌ای با مضمونی جسورانه و ساختاری محکم - که امتحان خود را در جذب مخاطب نیز پس داده بود - به فیلمسازان متعهد و نیمه متعهد جشنواره امسال جرأت بخشید تا بلندگوی نظریه پردازی‌های سیاسی را به دست دانشجویان مبارز قصه‌هایشان بدهند، میتینگ‌های سیاسی عاشقانه راه بیندازند و در حالی که از شفقت و آزادی دم می‌زنند و علیه خشونت دم می‌گیرند، با فریادی خشن و خصمانه حریف مقابل را «سامورایی» خطاب کنند! در خشونت و بی‌منطقی آدم‌بدهای فیلم سیاه و سفید احمدرضا درویش شکی وجود ندارد، اما طغیان آدم‌خوب‌های متولد مهر ۱۳۵۷ نیز خالی از تعصب و اغراق نیست. بهانه این حرکت انقلابی آن قدر بزرگ و مقدس نبود که اخراج شدن از دانشگاه در راه آن هدف، یک فداکاری قهرمانانه باشد. از آن جایی که دانشجویان یک کشور، پرچمدار حرکت‌های انقلابی هستند، انگیزه به پا خاستن دانشجویان اصلاح طلب «متولد ماه مهر» نیز می‌توانست حرکتی گسترده‌تر در راستای منافع و آزادی‌های حقیقی همه جامعه باشد نه اجتماع کوچکی مثل یک دانشگاه غیر انتفاعی. طرح جداسازی دانشجویان پسر و دختر در مقایسه با اهداف گسترده و سازنده سیاسی و اجتماعی، انگیزه ارزشمند و هدفمندی برای یک اعتراض دسته جمعی نیست. «اعتراض» کیمیایی اما دامنه گسترده‌تری دارد. پیچ‌بچه‌های امروزی اعتراض رستار و کارسازتر از فریادهای تاریخ مصرف گذشته است. با تماشای فیلم «اعتراض» خیالمان از هر جهت آسوده شد که سرانجام کیمیایی لهجه آسان نسل امروز را آموخت. او امروز می‌داند که پسران قیصر در دوران دگردیسی تاریخ سیاسی، به سر می‌برند. پسران روشنفکر قیصر زیبایی معشوق خود را با معیار و جوه مشترک ایمان و عقیده‌ای

هدف‌دار می‌سنجند. با یک نگاه عاشق نشده‌اند که با در دست گرفتن دشنه کند و قدیمی تعصب و جهل، قاتل شوند. «اعتراض» نمایانگر تفاوت‌های دو نسل قدیمی و جدید است. گپ‌های دوستانه سیاسی در پیتزا فروشی جایگزین خروس بازی شده است. «اعتراض» معتدل‌ترین فیلم دوم خردادی جشنواره است. فیلمی دو لایه که از زبان ایهام و اشاره بهره می‌گیرد و پیام رسانی لایه بیرونی و لایه درونی آن در جهتی موازی هم پیش می‌رود. هر چند کلوزآپ‌های پر آب و رنگ دخترانی که به شب نشینی در پیتزا فروشی عادت دارند زیادی به نظر می‌رسد و حال و هوای معتدل فیلم را کمی استوایی می‌کند اما توانایی کیمیایی در توصیف فضای جامعه امروزی و مقایسه ضمنی آن با نسل دهه چهل، «اعتراض» را به فیلمی بحث برانگیز و دیدنی مبدل خواهد کرد که می‌توان از همین حالا فروش خوبی را برای آن پیش‌بینی کرد. درونمایه و ساختار دوگانه «اعتراض» چنان ماهرانه با هم آمیخته است که برای تماشاگر خاص قابل بحث و بررسی است و برای تماشاگر عام سرگرم کننده. بحث و جدل داغ مطبوعاتی، بلافاصله پس از نمایش فیلم در سینمای مطبوعات و جلسه شلوغ پرسش و پاسخ با حضور کارگردان، شاهد خوبی بر این ادعاست.

فیلم برگزیده جشنواره که دغدغه روشنفکری‌اش از حد نصاب بالا زده بود و بازیگر نقش اول آن ناخودآگاه، هیأت و هیئت هیچکاک را تداعی می‌کرد، فیلم - به قول دوستم خاکستری - بهمن فرمان‌آرا بود. «بوی کافور، عطریاس» با فضای نیمه تاریک پس زمینه و حضور مستقیم و بی‌واسطه کافکا و ادگار آلن پو، ابتدا سیاه به نظر می‌رسد اما کمی بعد روشنی روشنفکری ذوق زده آن چشم را می‌زند. در این فیلم نیز دوم خرداد کاربرد ایزاری دارد. استفاده از حساس‌ترین بخش سخنرانی رئیس جمهور در دوم خرداد سال ۷۶، نشان دادن تصویر ویدئویی کافکا، خواندن چند پاراگراف از کتاب ادگار آلن پو، تسلسل جملات شاعرانه شعاری به جای دیالوگ‌های روزمره و نقل قول‌ها و نقل مضمون‌های پراکنده و خلاصه به تعبیر عوام حرف‌های گنده زدن، از همان نورهای سپیده‌کاذبی است که چشم را اذیت می‌کند. آن هم چشمی که به تاریکی و سیاهی درخشان مکانس آغازین فیلم خود گرفته است! تقسیم کردن فیلم به سه پرده (یک روز به - مراسم تدفین - سنگی در آب بینداز) شیوه تازه‌ای است که پایان و پرده می‌تواند مکث کوتاهی باشد برای هضم و جذب محتویات پر هجم و دیر هضم همان پرده. «بوی کافور، عطریاس» از امتیاز نادر «تازگی» موضوع برخوردار است. مردی میانسال دوست دارد مراسم تدفین و ترحیم خودش را خودش تدارک ببیند و این را بهانه‌ای کرده است برای ساختن یک فیلم درباره مراسم به خاکسپاری در ایران. تکراری نبودن سوز و فضای سایه روشن حاکم بر قصه با شخصیت‌پردازی خوب آدم‌ها، از نکات قابل تأمل و امتیازات تحسین برانگیز فیلم «بوی کافور...» است. ۲۵ سال فاصله گرفتن از سینما، سکوت اجباری چندین ساله و فیلمنامه‌های بی‌مجوی که در طول سال‌ها در ذهن پویای بهمن فرمان‌آرا نه‌نشین شده است، می‌تواند انگیزه‌های ناخودآگاه این همه پرگوئی و شعارزدگی باشد. در نگاه هیجان زده و دست‌پاچه فرمان‌آرا دیالوگ‌ها و مونولوگ‌ها به منزله ظرفی هستند که باید



است که گردنت را بی هدف به عقب می چرخانی. در سالن مزدحم اما تاریک و ساکت سینمای مطبوعات جماعت کثیری از اهل قلم خاموش و خیره رویه روی پرده بزرگ نشسته‌اند؛ بی حرکت و بی نجوا. اگر صدای موبایل که دیگر سال‌هاست موزیک متر سینماست، نباشد و اگر کودکانه فکر کنی، می توانی بگویی انگار همه نویسندگان و خبرنگاران با چشمانی باز به خوابی عمیق فرو رفته‌اند. روی پرده بزرگ، مردی با همان برآمدگی معروف شکم هیچکاک، با خودش حرف می زند. او یا سیگار می کشد و یا روی یک کاناپه مشکی نرم فرو می رود و فیلم تماشا می کند. مردی که وجه شبه بزرگی با کارگردان دلهره دارد، به مرگ فکر می کند. زندگی اش کاستی ندارد. یک ویلای دنج در گوشه ای بی دردسر و یک خدمتکار که گرد کتاب هایش را می گیرد. زندگی اش عشق هم دارد. عشقی که خاطره اش نیز شیرین است. پس مرگ حیاتی ترین رؤیای مردی است که بر کاناپه مشکی نرم فرو می رود و چرت می زند. درست هنگام تماشای همین نمای خواب آور است که گردنم را بی هدف به عقب می چرخانم. تاریکی هر چه عمیق تر می شود، برق حسرت کوچک و فرار یک جفت چشم خیره به پرده، آشکارتر می شود. سوسوی آن برق هر از گاه تکثیر می شود. بر می گردم و به پرده بزرگ خیره می شوم چشم هایم روی پرده است اما نگاهم را به پسزمینه ذهنم هدایت کرده‌ام:

سکانس کوتاه خانه محقر هنرمندی بر پرده ذهنم جان می گیرد که درگیر دغدغه های مبتذل روزمره، مرز حایل میان مرگ و زندگی را گم کرده است. چنان گرفتار تنگناهای زندگی است که آرامش لمبیدن و اندیشیدن درباره یک مرگ شیرین را آرزویی دور از دسترس می داند. برای اندیشیدن به مرگ باید از زندگی اشباع بود در جهانی که بسیاری پیش از آن که زندگی کنند می میرند... ■

حاوی پیام های بزرگ باشند. اما تنها چیزی که در این میان نادیده گرفته می شود، کوچکی ظرفیت یک فیلم یک ساعت و نیمه و محدودیت ذهن خسته تماشاگر عام است. با همه این بدگویی ها، بی انصافی است اگر پس از این همه سال، لیوانی نیمه پر را بر لیوانی لبریز ترجیح دهیم.

«کتاب» یکی از ابزارهای ترین اشیاء تشکیل دهنده یک میزآنسن روشنفکرانه است که به شکل محسوسی در چند فیلم مطرح جشنواره، مشترک است. انگار پرورش و شناساندن شخصیت محوری فیلم بدون استفاده از کتاب در نماهای متفاوت ممکن نیست. البته حضور نامرتب کتاب در متن تجمل و نیمه اشرافی بودن دکوراسیون منزل، به معرفی جامع تر و کامل تر آدم انقلابی و اصلاح گر اجتماعی بیش تر کمک می کند. چرا که اکثریت قریب به اتفاق فیلمسازان ما تصویری مرفه از زندگی یک روشنفکر ارانه می دهند. ویلای زیبا و رؤیایی آقای بهمن فرجامی در فیلم «بوی کافور» میز صبحانه با شکوه و رنگارنگ دخترک انقلابی و دردمند «متولد ماه مهر»، پیترا فروشی لوکس و پر زرق و برق و سر و وضع ظاهری دانشجویان اصلاح طلب «اعتراض»، همه و همه نشانه های پر رنگی است که بر ارتباط مستقیم میان رفاه و روشنفکری صحه می گذارد. شاید روزی فیلمسازان «امروزی» باور کنند که آدم های کتاب خوان، با سواد، مصلح اجتماعی و آرمانگرایی هم هستند که بر روی زمین می نشینند و صبحانه هول هولکی نان و پنیر و چایی شیرین می خورند، در ازدحام و فشار نفس گیر توبوس های اوراق شرکت واحد، به یاد مراسم تدفین خود می افتند و در همان حال چشمشان به تیر اول یک روزنامه دوم خرداد است که هر لحظه در فشار دست ها و آهن ها مجاله می شود.

... درست هنگام تماشای یکی از همین فیلم های مشکی لوکس